

درس هفدهم

خواب شیرین



به تنه‌ی درختی تکیه زد.
با خود گفت: «اندکی اینجا استراحت می‌کنم و سریع به راه
می‌افتم.»

عجله داشت. امام او را به دنبال کار مهمی فرستاده بود.
نفس عمیقی کشید. به یاد روزهای تلخ گذشته افتاد.
روزهایی که ناچار بود به دیگران التماس کند تا کاری به او
بدهند و با مزد آن غذایی تهیه کند. غذایی برای خود و برای مادر
بیمار و خواهر کوچکش.

به یاد روزی افتاد که تا شب پولی به دست نیاورده بود. گرسنه
و خسته در کوچه نشسته بود و گریه می‌کرد که ناگهان دست
مهربان مردی را روی شانهِی خود احساس کرد.
امام از او خواست هر روز پیش او بیاید تا هم به او کار دهد و
هم به او خواندن و نوشتن بیاموزد.

حالا چند ماه از آن روز گذشته است. از آن روز، دیگر هیچ وقت
او و خانواده‌اش گرسنه نمانده‌اند.

در همین فکرها بود که آرام در زیر سایه‌ی درخت خوابش برد.
ساعتی گذشت و او همچنان خواب بود.

ظهر بود و آفتاب به صورتش می‌تابید. دانه‌های درشت عرق، از
پیشانی‌اش بر زمین می‌چکید.

ناگهان احساس کرد نسیم خنکی به صورتش می‌وزد. فکر کرد
شاید ابرها جلوی خورشید را گرفته‌اند. حالا راحت‌تر می‌توانست
بخوابد! نه آفتابی بود و نه گرمایی!

مدّتی گذشت.
چشمانش را باز کرد.
اوّل فکر کرد خواب می‌بیند؛ اما نه!
امام بالای سرش ایستاده بود!
باورش نمی‌شد! نسیمی در کار نبود!
این امام صادق علیه‌السلام بود که در این مدّت او را باد می‌زد.
امام در برابر خورشید ایستاده بود تا آفتاب به او نتابد. عرق از سر و
صورت امام جاری شده بود.

آه! کار امام را فراموش کرده بود!
نمی‌دانست چه بگوید!
آقای من، مرا....
امام نشست. دستی بر سر او کشید و گفت: «دیر کردی. نگرانت شدم و
به دنبالت آمدم».

بدانیم

امام جعفر صادق علیه‌السلام، ششمین امام ما و فرزند امام
محمد باقر علیه‌السلام است؛ آن حضرت در مدینه زندگی می‌کرد.
او نیز مانند پدرش، همه‌ی مردم را به علم‌آموزی تشویق می‌کرد و
خود، شاگردان زیادی را تربیت کرد که بعضی از آنان، دانشمندان
بزرگ زمان خود شدند. از ایشان سخنان زیادی به ما رسیده است
که با عمل به آنها به خوشبختی می‌رسیم. امام جعفر صادق
علیه‌السلام همیشه با ستمکاران مبارزه می‌کرد. سرانجام ایشان
نیز به دست حاکم ستمگر زمان خود به شهادت رسید و در
قبرستان بقیع، در کنار پدر و پدر بزرگش به خاک سپرده شد.



به نظر شما چرا نام این داستان، «خواب شیرین» گذاشته شده است؟



آن جوان امام را خیلی دوست داشت؛ زیرا... .



امام صادق علیه السلام می‌فرماید:
«از نشانه‌های مؤمنان است:
راست‌گویی، امانت‌داری، وفای به عهد (خوش‌قولی)،
دیدار خویشاوندان و مهربانی با نیازمندان.»

به نظر شما داستان «خواب شیرین» با کدام یک از این نشانه‌ها ارتباط دارد؟

.....



به نظر شما چرا نام این داستان، «خواب شیرین» گذاشته شده است؟
چون او با خیال راحت، بدون نگرانی و با افکار خوب به خواب رفته بود و زمانی که خواب بود، امام مانع از تابش خورشید بر او شده بود و او را باد زده بود تا خواب راحتی داشته باشد.



آن جوان امام را خیلی دوست داشت؛ زیرا...
ام مانند پدری مهربان او را از سختی ها نجات داده بود.



امام صادق علیه السلام می فرماید:
«از نشانه های مؤمنان است:
راست گویی، امانت داری، وفای به عهد (خوش قولی)،
دیدار خویشاوندان و مهربانی با نیازمندان».

به نظر شما داستان «خواب شیرین» با کدام یک از این نشانه ها ارتباط دارد؟

..... وفای به عهد ●
..... مهربانی با نیازمندان ●



بیندیشیم

وَلْيَعْفُوا وَ لْيَصْفَحُوا

اشتباه دیگران را ببخشید و از خطای آن‌ها بگذرید.

سوره‌ی نور، آیه‌ی ۲۲

چه ارتباطی میان معنای آیه و داستان «خواب شیرین» وجود دارد؟

دوست دارم

من هم رفتاری مانند امام صادق علیه‌السلام داشته باشم. بنابراین، سعی می‌کنم:

- به نیازمندان
- با کوچک‌تر از خودم
- دوستانم را

بگرد و پیدا کن

فرزندِ امام

ششمین

امام صادق
علیه‌السلام

نامش:

تشویق‌کننده به

وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا

اشتباه دیگران را ببخشید و از خطای آن‌ها بگذرید.

سوره‌ی نور، آیه‌ی ۲۲

چه ارتباطی میان معنای آیه و داستان «خواب شیرین» وجود دارد؟
امام او را به دنبال کاری فرستاده بود ولی او، آن کار را فراموش کرد و به خواب رفت. امام هم اشتباه او را بخشید و از خطای او گذشت.
 دوست دارم

من هم رفتاری مانند امام صادق علیه‌السلام داشته باشم. بنابراین، سعی می‌کنم:

- به نیازمندان کمک کنم.
- با کوچک‌تر از خودم با محبت و مهربانی رفتار کنم.
- دوستانم را به انجام دادن کارهای خوب تشویق کنم.

بگرد و پیدا کن

فرزند امام محمد باقر (ع)

ششمین امام شیعیان

امام صادق
 علیه‌السلام

نامش: جعفر

تشویق‌کننده به علم آموزی

پیین و بگو

- داستان این تصویر را به یاد می‌آوری؟
- چه ارتباطی با داستان «خواب شیرین» دارد؟



اجرای نمایش

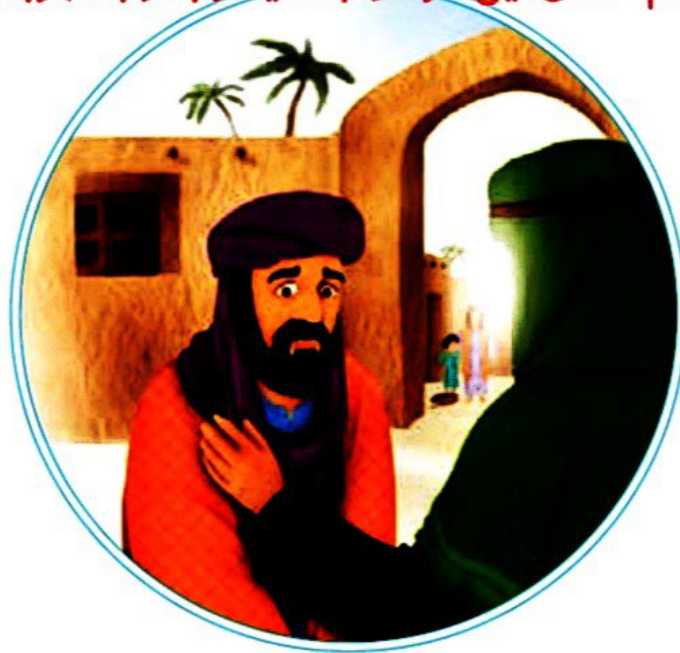
به کمک دوستانتان، نمایشی درباره‌ی مهربانی و گذشت از اشتباه دیگران در کلاس بازی کنید.

با خانواده

تحقیق کنید که چند تن از امامان ما، در قبرستان بقیع دفن شده‌اند؟ نام آن‌ها را بنویسید.

پیین و بگو

- داستان این تصویر را به یاد می‌آوری؟ مربوط به داستان بهترین دوست هست.
 - چه ارتباطی با داستان «خواب شیرین» دارد؟
- امام حسن (ع) هم خطای این مرد را بخشید و با او با مهربانی رفتار کرد.



اجرای نمایش

به کمک دوستانتان، نمایشی درباره‌ی مهربانی و گذشت از اشتباه دیگران در کلاس بازی کنید.

با خانواده

تحقیق کنید که چند تن از امامان ما، در قبرستان بقیع دفن شده‌اند؟ نام آن‌ها را بنویسید.

امام حسن (ع)، امام سجاد (ع)، امام محمد باقر (ع)، امام جعفر صادق (ع)



رضا جلوی آینه ایستاده بود و خود را در آن می‌دید که ناگهان...
ترسید و کمی عقب رفت!
آیا خوب می‌دید و درست می‌شنید؟!
چشمان خود را چند بار باز و بسته کرد.
اما اشتباه نکرده بود!
آینه دهان باز کرده بود و می‌خندید.
رضا که ترسیده بود، گفت: «تو ... تو ...!»
- نترس! من آینه هستم. تصویر هر کس را به خودش نشان می‌دهم، تا
خود را مرتب و منظم کند.
- اما ... اما آینه‌ها که حرف نمی‌زنند و نمی‌خندند! آیا من خواب می‌بینم؟!
- خنده‌ی من از قیافه‌ی توست!
- منظورت را نمی‌فهمم!
- به خودت نگاه کن. متوجه می‌شوی!
نمی‌خواهی صورتت را بشویی؟ چرا موهایت
پریشان است؟!
پیراهنت چقدر نامرتب است؟ چرا یکی از
دکمه‌های آن باز است؟....

رضا با تعجب حرف‌های آینه را شنید و با خود گفت: «یعنی من این قدر نامرتب هستم؟!»

صورتش را شست. پیراهن خود را عوض کرد و دکمه‌هایش را مرتب بست. در برابر آینه ایستاد و موهایش را شانه کرد.

دوباره صدای خنده‌ی آینه را شنید!

- خودم را که مرتب کردم! دیگر چرا می‌خندی؟!

- خودت زیبا شدی، ولی اتاق را ببین!

چرا وسایلت روی زمین پخش شده است؟ چرا کتاب‌هایت روی زمین افتاده‌اند؟

این کاغذها روی کیفیت چیست؟...

رضا سرش را پایین انداخته بود و خجالت می‌کشید. ظهر امروز این بی‌نظمی‌ها را ایجاد کرده بود و قبل از مرتب کردن اتاق به خواب رفته بود.

خیلی زود کتاب‌ها را در قفسه چید.



وسایل مدرسه را در کیفش مرتب کرد و آن را در گوشه‌ی اتاق قرار داد.
کاغذها و آشغال تراش‌ها را جمع کرد.
لباس‌های مدرسه‌اش را از روی صندلی برداشت و به جالباسی آویزان کرد.
سپس اتاق را تمیز و مرتب کرد.
دوست نداشت دوباره صدای خنده‌ی آینه بلند شود.
نگاهی به اطراف کرد. اتاق تقریباً منظم شده بود.
جلوی آینه آمد.
- حالا نظرت چیست آینه جان؟!
آینه نگاهی به اطراف انداخت و گفت: «آفرین! حالا شدی یک پسر تمیز
و منظم!»

رضا، رضا جان، پسرم...
رضا با صدای پدر از خواب بیدار شد.
به اطرافش نگاه کرد.
اتاق نامرتب بود و به هم ریخته!
همه چیز را در خواب دیده بود!
بلند شد و به سوی آینه رفت. ظاهرش نیز مانند قبل بود.
به یاد خنده‌های آینه افتاد و خنده‌اش گرفت.
شانه را برداشت و تصمیم گرفت...



هر کاری را به موقع انجام دهم تا... .

وسایل مدرسه را در کیفش مرتب کرد و آن را در گوشه‌ی اتاق قرار داد.
 کاغذها و آشغال تراش‌ها را جمع کرد.
 لباس‌های مدرسه‌اش را از روی صندلی برداشت و به جالباسی آویزان کرد.
 سپس اتاق را تمیز و مرتب کرد.
 دوست نداشت دوباره صدای خنده‌ی آینه بلند شود.
 نگاهی به اطراف کرد. اتاق تقریباً منظم شده بود.
 جلوی آینه آمد.
 - حالا نظرت چیست آینه جان؟!
 آینه نگاهی به اطراف انداخت و گفت: «آفرین! حالا شدی یک پسر تمیز
 و منظم!»

رضا، رضا جان، پسرم...
 رضا با صدای پدر از خواب بیدار شد.
 به اطرافش نگاه کرد.
 اتاق نامرتب بود و به هم ریخته!
 همه چیز را در خواب دیده بود!
 بلند شد و به سوی آینه رفت. ظاهرش نیز مانند قبل بود.
 به یاد خنده‌های آینه افتاد و خنده‌اش گرفت.
 شانه را برداشت و تصمیم گرفت...

موهایش را شانه کند و بعد از آن هم شروع به تمیز کردن و مرتب کردن اتاقش کرد.



هر کاری را به موقع انجام دهم تا...

در زندگی نظم داشته باشم و تمام کارهایم اصولی انجام شود.

فکر می‌کنم

اگر هر چیز در جای خودش
قرار می‌گرفت... .



پندیشیم

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«اوصیکم... بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ».

«به شما (فرزندانه) سفارش می‌کنم مراقب رفتارتان
باشید و نظم را در کارهایتان رعایت کنید».

نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۷

به نظر شما در هر کدام از این کارها چگونه می‌توانیم منظم باشیم؟



فکر می‌کنم

اگر هر چیز در جای خودش
قرار می‌گرفت... .



هر زمانی هر وسیله ای را
که لازم داشتیم از سر جای
خودش بر می داشتیم و
اتاق همیشه منظم و مرتب
بود.

پیندیشیم

امام علی علیه السلام می‌فرماید:

«اوصیکم... بِتَقْوَى اللَّهِ وَنَظْمِ أَمْرِكُمْ».

«به شما (فرزندانم) سفارش می‌کنم مراقب رفتارتان
باشید و نظم را در کارهایتان رعایت کنید».

نهج البلاغه، نامه‌ی ۴۷

به نظر شما در هر کدام از این کارها چگونه می‌توانیم منظم باشیم؟



غذایمان را سر ساعت
بخوریم و آداب غذا
خوردن را رعایت کنیم.



لباسمان همیشه
مرتب باشد و کثیف
و چروک نباشد.



سر ساعت در محل تمرین
حاضر باشیم و با لباس
مخصوص ورزش کنیم.

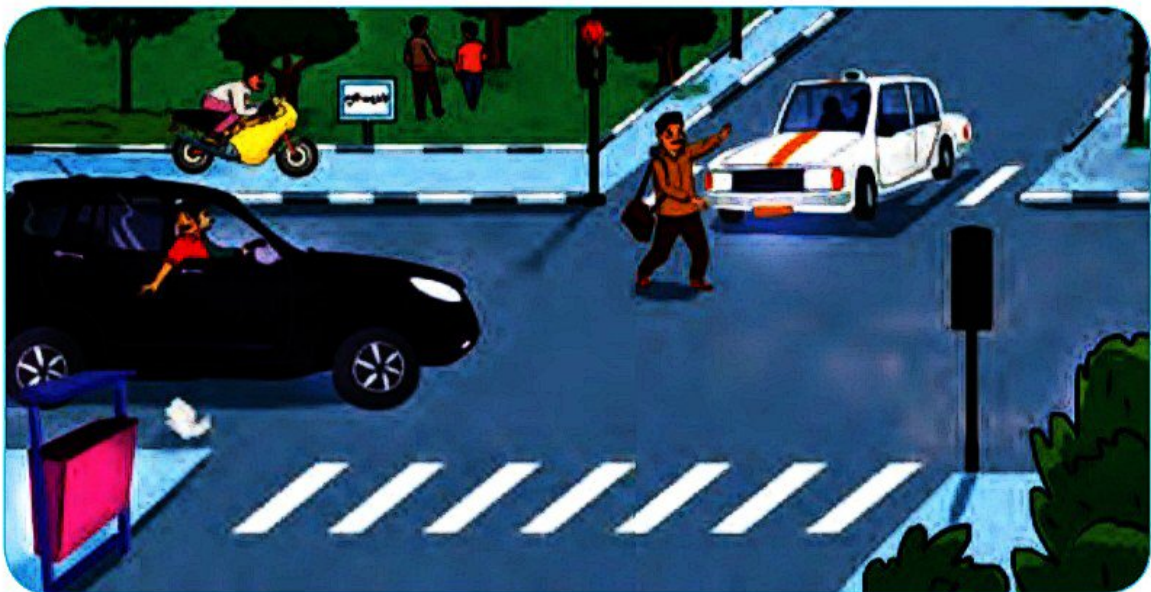
گفت و گو کنیم

ما می‌خواهیم مدرسه‌ای مرتب و منظم داشته باشیم.
برای این کار:

- ۱-
- ۲-
- ۳-
- ۴-

ببین و بگو

● در این تصویر چه بی‌نظمی‌هایی می‌بینید؟
● این بی‌نظمی‌ها چه نتیجه‌هایی به دنبال دارد؟



گفت و گو کنیم

ما می‌خواهیم مدرسه‌ای مرتب و منظم داشته باشیم.
برای این کار:

- ۱- همیشه قبل از پایان کلاس نیمکت‌ها را مرتب می‌کنیم.
- ۲- در جامیزی آشغال و پلاستیک نمی‌گذارم.
- ۳- وقتی مدادم را می‌تراشم، آنها را روی زمین نمی‌ریزم.
- ۴- بعد از پایان کلاس تخته را پاک می‌کنم.

تاکسی روی خط کشی عابر پیاده

ایستاده - عبور موتورسوار از پیاده رو -

ریختن زباله روی زمین - راه رفتن روی

● در این تصویر چه بی‌نظمی‌هایی می‌بینید؟ چمن - عبور عابر پیاده از وسط خیابان

● این بی‌نظمی‌ها چه نتیجه‌هایی به دنبال دارد؟

بی‌نظمی شهر و آلودگی شهر و به وجود آمدن حادثه‌های رانندگی



بگرد و پیدا کن

- این کارها را به ترتیب زمان مناسب انجام دادن آن‌ها شماره‌گذاری کن.
- چه کارهایی تکرار می‌شود؟ در چه زمان‌هایی؟

۱ مسواک زدن	۲ خواندن نماز	۶ مطالعه‌ی کتاب
۵ انجام تکالیف	۳ غذا خوردن	۷ بازی
۴ رفتن به مدرسه		

اجرای نمایش

با کمک دوستانتان، نظم و بی‌نظمی را با یک نمایش، در کلاس اجرا کنید.

با خانواده

در طول هفته، چه کارهایی انجام داده‌ای که نشانه‌ی نظم و ترتیب تو بوده است؟ **به عهده دانش آموز**

روزها	کارها
شنبه	جمع کردن وسایل اتاق
یکشنبه	
دوشنبه	
سه شنبه	
چهارشنبه	
پنج‌شنبه	
جمعه	مرتب کردن وسایل مدرسه